

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۹/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۹

مقاله پژوهشی

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

دوره ۲۱- شماره ۷۹- بهار ۱۴۰۳- صص: ۳۶۶-۳۵۱

ظهور انسان کامل عرفانی در کهن‌الگوی زال

عباس حیدری (نوروزی)^۱

امیدوار عالی محمودی^۲

امیدوار مالملی^۳

چکیده

اسطوره و عرفان پیوندهای ریشه‌ای و قابل‌مطالعه دارند. نظریه یونگ درباره کهن‌الگوها و نظریه عرفان درباره انسان کامل نمونه جالبی از این پیوند است که در این مقاله به آن پرداخته می‌شود. در داستان زال، کهن‌الگوی پرواز به شیوه‌ای کامل پیوند اسطوره و عرفان را بروز می‌دهد. انسان کامل چون زال و رستم باید هفت خان شهر عشق را با جدال دشوار پشت سر بگذارد تا به نور برسد. در این مقاله به شیوه کتابخانه‌ای و با استناد به منابع دست اول به تحلیل مقایسه کهن‌الگوهای اساطیری داستان زال و انسان کامل در عرفان رفته و نشان داده می‌شود که ارتباط معنایی در بین آنها بسیار فراوان است و آنچه در شاهنامه برای معرفی یک قهرمان مانند زال به چشم می‌خورد از ویژگی‌های مشترک اسطوره و عرفان است که در قالب کهن‌الگوهای یونگ قابل جمع‌آوری می‌باشد. نتیجه این تطبیق به ریشه واحد فرهنگ بشری در صورت‌های مثالی اولیه است که اگرچه در حوزه‌های متفاوتی در فرهنگ‌های مختلف یا ادیان در ظاهر جداگانه مطرح گردیده است در اساس از منبعی واحد سرچشمه می‌گیرد که مثالی برای سرچشمه واحد ادیان و عرفان و اساطیر نیز می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: عرفان، اسطوره، کهن‌الگو، انسان کامل، شاهنامه، پیر خردمند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

میتال جامع‌الذاتی

۱- دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ایذه، دانشگاه آزاد اسلامی، ایذه، ایران.

۲- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ایذه، دانشگاه آزاد اسلامی، ایذه، ایران. نویسنده مسئول:

omalaoli@izehiau.ac.ir

۳- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ایذه، دانشگاه آزاد اسلامی، ایذه، ایران.

پیشگفتار

یکی از دروازه‌های ورود به دنیای مشترک اسطوره و عرفان، نظریه‌های کارل گوستاو یونگ (۱۹۶۱-۱۸۷۵ م.) در زمینه روان‌شناسی و ضمیر ناخودآگاه است که به همه عرصه‌های ادبی و هنری و اسطوره‌ای و عرفانی نیز کشیده می‌شود. از این دروازه می‌توان به موارد اشتراک نظریه انسان کامل عرفانی با کهن‌الگوی زال نیز رسید که در این مقاله دنبال می‌گردد. یونگ با نظریه ناخودآگاه جمعی، حافظه نژادی، صورت مثالی و کهن‌الگوها از روان‌شناسی به حوزه اسطوره و حتی عرفان وارد شد. یعنی اسطوره‌ها و بسیاری از نظریه‌های عرفانی را به ضمیر ناخودآگاه انسان برد و مدعی شد که بخش عمده اسطوره‌ها ریشه در همین ضمیر ناخودآگاه دارند. (فوردهام، ۱۳۷۴: ۲۳) یعنی با تقسیم ضمیر ناخودآگاه به فردی و جمعی، یکباره بخش عمده‌ای از میراث اسطوره‌ای و عرفانی بشریت به سوی همین ناخودآگاه جمعی سرازیر شد.

این ضمیر ناخودآگاه جمعی، داشته‌های درونی انسان را از نیاکان اولیه تا به امروز دربرمی‌گرفت و به قول برخی به خاطره ناخودآگاه نژادی هم می‌رسید. (شمسیا، ۱۳۷۸: ۲۲۷) در این لایه ناهوشیار جمعی کهن‌الگوهایی (Archetype) یا صورت مثالی خاصی وجود دارد که در نزد همه اقوام و جوامع قابل پیگیری است و در نمادهایی چون: من (Ego)، آنیما و آنیموس و از جمله پیر فرزانه قابل بروز خواهد بود. این کهن‌الگوها و نمادهای آن‌ها در اسطوره‌های قهرمانی به صورت شناخته‌شده‌تری خود را نشان می‌دهد. نمونه کامل آن داستان زال در شاهنامه است که جامع آن نمادهاست و پیوند نزدیکی با سیمرغ دارد که نماد حق و انسان کامل در عرفان می‌باشد.

از طرفی کهن‌الگوهای دوگانه‌انگارانه در اسطوره و عرفان در جدال بین خودآگاهی و ناخودآگاهی بروز می‌کند که در اسطوره‌های ایرانی نیز تقابل اهورامزدا با اهریمن و یا ایران و انیران نمونه آن است که در عرفان با نام عمومی حق و باطل و یا نور و ظلمت از آن یاد می‌شود زمینه همین پرواز سالک و تلاش قهرمان اسطوره‌ای مانند زال در جهت رسیدن به پیروزی و نجات است. دوگانه‌ها از موارد اشتراک کهن‌الگوها با عرفان است که در داستان زال نمونه آن ملاحظه می‌گردد و در نظریه یونگ به موارد این اشتراک اشاره شده است و حتی از صورت مثالی «ولادت مجدد» و «هجرت روح» نیز سخن گفته است. (یونگ، ۱۳۶۸: ۶۲) همچنین در روند فردیت (Individuation)، «به معنای سفری متعالی از من اسیر و محدود (Ego) به سوی خود وسیع و جامع؛ به سوی یکپارچگی و پیوستگی متضاد روان

است». (ترقی، ۱۳۸۷: ۵۱) که در داستان زال می‌توان نمونه‌ای این کهن‌الگوها و تلاقی اسطوره و عرفان را ملاحظه نمود.

کهن‌الگوهایی که یونگ برای شکل‌گیری شخصیت و رفتار انسان بااهمیت می‌داند همگی در اسطوره و عرفان قابل‌پیگیری است و داستان زال و انسان کامل بیش از همه کهن‌الگوی «خود» در مقابل «من» و پیر فرزانه که راهنماست قابل‌مطالعه است. فرآیند تفرد و یا فردیت نیز در عرفان تحت فنا و اتحاد به‌کار می‌رود. در این فرآیند فردیت است که اتحاد و انسجام بین اجزای روان انسان ایجاد می‌گردد و پدیده‌ی متکثر و فراگیر روان به‌صورت یک پدیده‌ی واحد و منفرد ظهور می‌یابد. از دیدگاه یونگ در شرایطی یک فرد به کمال رشد روانی می‌رسد که شکاف بین ناخودآگاه و خودآگاه که از ابتدای تولد دامنگیر ذهن او بوده است از بین برود. «این امر جز با حل و ادغام محتویات ناخودآگاه در خودآگاه و جز با گسترده‌شدن روان خودآگاه ممکن نیست. آنچه در ناخودآگاه مهم است همان کهن-الگوهای هستند که منظور از ادغام آن‌ها در خودآگاه، در حقیقت شناخته‌شدن آن‌ها در درون است.» (یونگ، ۱۳۶۸: ۷۳) همین مطلب در انسان کامل به‌عنوان امری عرفانی شاخص به‌شمار می‌آید.

پیشینه پژوهش

مطالعه دیدگاه کارل گوستاو یونگ در بررسی کهن‌الگوها به شاهنامه فردوسی و داستان زال نیز رسیده است و مقاله بررسی کهن‌الگوی پیر فرزانه در داستان زال از محمد طاهری و همکاران در مجله ادب پژوهشی تابستان - شماره ۲۸ از آن جمله است که خردمندی را در این اساطیر بررسی می‌کند. همچنین مقاله بررسی کهن‌الگوی پیر خرد در شاهنامه از سیدمهدی ثوریان و اشرف خسروی در مجله شعر پژوهشی در بهار ۱۳۶۲ شماره ۱۵ از همین دیدگاه به موضوع نگریسته است. از طرفی مقاله پیوند خرد و اسطوره در داستان زال، از سیدکاظم موسوی و اشرف خسروی در پژوهشنامه علوم انسانی تابستان ۱۳۸۷ شماره ۵۸ نیز همین خردورزی را دنبال می‌کند. مقاله تحلیل کهن‌الگوی داستان زال و رودابه، از صادق جغتایی و محمد انصاری پویا در بهار و تابستان ۱۳۹۴ پژوهشنامه ادب غنایی شماره ۲۴ نیز از مبنا نظری بر ارتباط اسطوره زال در ارتباط با کهن‌الگو دارد. در کتاب‌ها و پژوهش‌های متعددی نیز به کهن‌الگوها و داستان زال در شاهنامه و اسطوره‌ها اشاره شده است که بسیاری از پژوهشگران شاهنامه به آن توجه داشته‌اند مانند کتاب پژوهش‌هایی در شاهنامه از جهانگیر کویاجی (تهران، ۱۳۷۱: زنده‌رود) تا کتاب اسطوره زال از محمد مختاری (تهران، ۱۳۶۹: آگاه) و کتاب نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی از مهوش واحد دوست (تهران، ۱۳۸۷: سروش) از طرفی درباره انسان کامل در عرفان پژوهش‌های متعددی انجام شده است مانند کتاب انسان کامل از عزیز الدین نسفی (تهران، ۱۳۷۷: طهوری) اما اینکه این کهن‌الگوهای شاهنامه از چه پیوندی با نظریه انسان کامل عرفانی برخوردار است کمتر پژوهش شده است و این مقاله بر این وجوه مشترک تکیه دارد.

انسان کامل در عرفان

عرفان دو فصل اصلی خود را به معرفی توحید در هستی و معرفی و شناسایی «موخّد» و انسان کامل اختصاص می‌دهد. هستی‌شناسی و انسان‌شناسی عرفانی در این دو بحث خلاصه می‌شود اما همین انسان چنان ظرفیتی دارد که اگر کامل شود، می‌تواند همه هستی را دربرگیرد و وجود جامع همه مراتب هستی گردد. آنچه انسان را به مرحله کمال می‌رساند همان بصیرت، اشراق، خرد و خلوصی است که سیر و سلوک برای کسب چنان معرفتی انجام می‌شود و برای انسان کامل ویژگی‌هایی گفته شده است که با همان معیار یونگ در تعریف خرد ناب و لوگوس همانندی دارد. همین کمال‌جویی نشان‌دهنده جایگاه ویژه انسان در هستی است که می‌تواند خود را بشناسد و در بیانی دیگر خدا را بشناسد. به همین دلیل در همه عرفان‌ها به ظرفیت تکوینی انسان در هستی پرداخته‌اند.

در عرفان اسلامی نیز هر اسمی از اسمای الهی دارای مظهري است که به این ترتیب تمامی موجودات مظاهر حق می‌شوند و اما اسم اعظم الهی که جامع همه اسماء و صفات حق باشد نیاز به مظهري دارد که بتواند چنین ظرفیتی را داشته باشد و این انسان کامل است که می‌تواند آیینۀ تمام نمای اسماء و صفات جمالی و جلالی خداوند باشد و بلکه جهان بتواند در این موجود ظهور پیدا کند که خلیفۀ خداست:

چون مراد و حکم یزدان غفور
پس خلیفه ساخت صاحب سینه‌ای
بود در قدمت تجلی و ظهور
تا بود شاهیش را آیینه‌ای
(مولوی، ۱۳۷۵: ۳ و ۲۱۵۳)

انسان به جهت همین جایگاه «عالم صغیر» هم نامیده می‌شود. یعنی در بین حق و عالم هستی، همین انسان برزخ جامع است (ابن عربی، ۱۹۹۴: ۲/۲۹۴: ۱۳۶۶: ۵۴) همین واسطه بین آسمان و زمین از ویژگی‌هایی است که در کهن‌الگوی پیر خردمند وارد می‌شود و حتی در زبان عارفان از همین صورت مثالی سخن گفته شده:

زهر چه در جهان زیر و بالاست
تو آن جمعی که عین وحدت آمد
مثالش در تن و جان تو پیدا است
تو آن وحدت که عین کثرت آمد
تویی تو نسخه نقش الهی
بجو از خویش هر چیزی که خواهی
(شبستری، ۱۳۷۱: ۳۰۹، ۴۳۳)

از آنجا که وساطت و میانجی بودن انسان بین حق و خلق دارای دو جنبه است: یکی از نظر فیض وجودی که واسطه فیض حق به موجودات است و دیگری واسطه اعطای معارف و کمالات می‌باشد و به این جهت به او «انسان العین» می‌گویند. همین نقش واسطه‌ای در کهن‌الگوها و در اساطیر کارآیی خود را نشان می‌دهد و در آنجا همین مطلب با زبان دیگری گفته شده است. از اینجاست که در عرفان مقام خلافت و تصوف برای انسان کامل قائل شده‌اند و حتی حق به وسیله او حافظ خلق است و

تصرف در عالم را به واسطه اسمای الهی به او آموخته‌است و همین موضوع تعلیم خمیرمایه چند کهن-الگو قرار می‌گیرد.

تولد دوباره از مشترکات عرفان با کهن‌الگوهاست که با عنوان موت ارادی و قیامت وسطی هم معرفی شده‌است. برای اینکه سالک از خویش برتر برود باید از طریق طرد ماسوای حق عمل کند و «ولی شدن» را به معنای فراتر از رفتن از جایگاه زندگی عادی به سوی فنا گفته‌اند. آنچه در کهن‌الگوها به اجمال گفته می‌شود در عرفان به تفصیل می‌آید. ارتقای خود به سوی ناخودآگاه و کسب خرد ناب و پیدایش زندگی دوباره به عنوان «فنا» بحث شده‌است که سه مرتبه دارد: فناسازی افعال خود در فعل حق که به آن «تعلق» گویند. فناسازی صفات خود در صفات حق که به آن «تخلیق» گفته می‌شود و در نهایت فناسازی ذات خود در ذات حق که با عنوان «تحقق» شناخته می‌شود.

کهن‌الگوی پیر خردمند در عرفان با بیان‌های متعددی به کار رفته‌است. فصلی از عرفان نظری تحت عنوان معرفت‌شناسی عرفانی به همین موضوع اختصاص دارد و ارتباط بین عرفان و اسطوره را نشان می‌دهد که در داستان زال نمونه آن دیده می‌شود. در معرفت‌شناسی عرفانی مباحث وحی و الهام ماجرای همین آموزه‌های فرا انسانی است که از علوم موهوبی به‌شمار می‌آیند و اکتسابی نیستند به‌ویژه در اسفار اربعه عرفانی، کهن‌الگوها و نمونه آن در داستان زال را می‌توان ملاحظه نمود از طرفی در عرفان اصالت به علم حضوری داده می‌شود که با ضمیر ناخودآگاه ارتباط دارد. شاید مهم‌ترین شباهت کهن‌الگوها با عرفان در بحث از مکاشفه باشد که مکاشفه‌های صوری و معنوی هر کدام دارای ویژگی‌هایی است که گویی یونگ از آن‌ها استفاده کرده‌است. در نهایت جایگاه پیر خردمند به‌عنوان یک کهن‌الگو و ماجرای پیر و مرشد عرفانی که بسیار مفصل است.

انسان کامل در عرفان چنان به کهن‌الگوی پیر خردمند شباهت دارد که مورد توجه بسیاری قرار گرفته‌است. انسان کامل در عرفان، حقیقتی خاص است که در هر عصری به‌صورتی دیگر و با نامی دیگر دیده می‌شود. از نظر عبدالکریم جیلی همان انسان کامل است که از روزی که دنیا خلق شده، او به صورت پیامبران مختلف دیده شده‌است و تا روز قیامت اوست که در وجود اولیای بزرگ ظهور می‌کند. بسیاری از عارفان، آن انسان کامل را در صورت خود یا مرشد خود یا پیری خردمند دیده‌اند. (ر.ک: جیلی، ۱۹۶۵: ۷۰/۱). در توصیف او می‌گوید: «روحانیت او با پرنده، خلط صفرای او با آتش ... و چهره بشری او با انسان‌ها تقابل دارد. روحش با سلطان، فکرش با وزیر، به علم و رأیش با قاضی، به حدس خود با قوای انتظامی، رگ‌ها و همه اقوایش با یاری گران، یقینش با مؤمنان و تردیدش با منکران متقابل است، (همان: ۷۷/۲) به این ترتیب ویژگی‌های متفاوتی از انسان کامل در متون عرفانی موجود است که با کهن‌الگوها قابل مقایسه است و به‌ویژه در داستان زال نمونه آن را می‌توان ملاحظه نمود.

کهن‌الگوی داستان زال

در داستان زال، به‌ظاهر پدر رستم که جهان پهلون در شاهنامه خواهد بود ترسیم می‌گردد اما در ضمیر ناخودآگاه جمعی این کهن‌الگوی پیر فرزانه است که زال را به کمال خودیابی می‌رساند. زال زر در شاهنامه یکی از نمودهای اصلی فرزاندگی و خردمندی است که خردبخش به‌شمار می‌آید. در کهن‌الگوهای یونگ این پیر خردمند بخشی از شخصیت و روان هر انسانی است که از نوعی خرد موروثی در نهاد و روح خود برخوردار است. همین ویژگی است که اتحاد و هماهنگی را در جسم و جان انسان به‌وجود می‌آورد. حتی در رؤیاها و در خلسه‌های عرفانی در قالب حکیم و فیلسوف و معلم و پدر بزرگ و ریش سفید ظاهر می‌شود و هنگامی که قهرمان در یک ماجرا گرفتار می‌شود همین پیر خردمند او را از سرنوشتی شوم نجات می‌دهد. از نظر یونگ، این جنبه از انسان «شخصیت ثانوی» نام دارد. در عرفان با «تولد ثانوی» همراه است. در عین حال هاله‌ای قدسی برای این پیر خردمند ایجاد می‌شود که با انسان کامل عرفانی همسویی نشان می‌دهد.

دو کهن‌الگوی پیر خردمند و جوان تازه‌به‌دوران‌رسیده با تقابل پخته و خام از مشترکات داستان زال با عرفان نیز به‌شمار می‌آید که در ماجرای رستم و سهراب نیز دیده می‌شود که در همه این موارد جوان فریب‌می‌خورد و این پیر خردمند است که راه را می‌نماید. یونگ نیز برای مثال از اسطوره‌ها استفاده‌های مکرر می‌کند به‌ویژه به داستان اودیسه استناد می‌کند که در آنجا نیز در جنگ تروا، آشیل همین جایگاه را دارد و محققان بسیاری به این امر اذعان کرده‌اند. (رونبرگ، ۱۳۷۹: ۱۱۴) در چین باستان هم مثال‌هایی از پیر خردمند در تائوئیسم آمده‌است که چینیان لائوتسه را یکی از سه پیر کامل و دارای ماهیتی ملکوتی توصیف کرده‌اند. در اساطیر هند و شخصیت «گورو» همین جایگاه دیده می‌شود که در تمدن‌های یونان تا مصر چنین اسطوره‌هایی به‌فراوانی قابل مطالعه است.

داستان زال ویژگی‌های چندگانه‌ای دارد که مهم‌ترین آن‌ها کهن‌الگوی پیر خردمند است. داستان تولد زال و اینکه از اساس سفیدمو و پیر زالی است و مرحله دیگر اینکه با سیمرغ زندگی می‌کند و در آشیانه‌ای دور از دسترس انسان و با تربیت ویژه‌ای آموزش می‌بیند که از لحاظ معرفت‌شناسی با شهود همراه است و همچنین ازدواج با دختر مهرباب شاه کابل است که هر کدام سرفصل‌های یکی از تفسیرهای آن کهن‌الگوها به‌شمار می‌آیند. نقش اصلی زال در این حوادث همان پیر خردمند فرزانه است که نماد تدبیر و ارشاد می‌باشد و در کنار آن پدری دلسوز و با تجربه و راهنمایی صادق برای جهان پهلوان رستم می‌شود که در همه مراحل زندگی، رستم از هدایت‌های او استفاده می‌کند، در داستان سهراب نیز به یاری رستم می‌آید. زال به‌عنوان مشاور و آموزگار و اندیشمند به یاری پادشاهان نیز می‌رود؛ کیقباد، کیکاووس و کیخسرو با راهنمایی او راه می‌یابند و کیخسرو به معنویت گرایش می‌یابد.

موی سپیدی که زال در سر و صورت دارد از وجوه مشترک کهن‌الگوی پیر خردمند اساطیر و عرفان است که حکایت از تجربه‌های طولانی در سال‌های فراوان است و ظاهری پر هیبت و مجذوب کننده را ایجاد می‌کند و نوعی مهربانی و آرامش‌بخشی در آن دیده می‌شود.

سپیدی مویش بزید همی
تو گویی که دل‌ها فریبد همی
(شاهنامه، ۱۳۹۱: ۳۷۱/۱)

با اینکه از تربیت رسمی و آموزش مدرسه‌ای محروم بوده و علوم اکتسابی را نیاموخته‌است اما در نزد سیمرغ از شهود و اشراق و دریافت‌های باطنی بهره‌برده‌است و سیمرغ خود اسطوره حکمت و خردورزی و نماد حق و دانایی است. (اوشیدری، ۱۳۷۸: ۳۱۵) این خرد ناب از سیمرغ به زال می‌رسد و به همین دلیل در حوادث متعدد حکمت و دانش خود را نشان می‌دهد. هر کس از چنین پیر خردمندی پیروی کند به موفقیت می‌رسد چنانکه رستم برای نجات کیقباد با راهنمایی زال می‌رود و پیروز برمی‌گردد و آن دانش ماورایی جایگاه کیقباد را به او نشان می‌دهد:

به رستم چنین گفت فرخنده زال
که برگیر کوپال و بفراز یال
برو تازیان تا به البرز کوه
گزین کن یکی لشکر همگروه
ابرقیباد آفرین کن یکی
مکن پیش او بر درنگ اندکی
به دو هفته یابد که ایدر بوی
گه و بیگه از تاختن نغوی
بگویی که لشکر تو را خواستند
همی تخت شاهی بیاراستند
که در خورد تاج کیان جز تو کس
نبینم شاها تو فریاد رس
تهدمتن زمین را به مژگان برفت
کمر بر میان بست و چون باد تفت
تهدمتن زمین را به مژگان برفت
(شاهنامه، ۵۶/۲)

زال به‌عنوان پیر خردمند به بسیاری از پادشاه و بزرگان ایران راه نشان می‌دهد و دانش او همواره در خدمت آنان در دوران‌های سخت و برای گره‌گشایی آماده‌است و این کهن‌الگو در همه اساطیر جهانی نیز نمادهای دیگری به خود دیده‌است. بارها اعتراف می‌کند که زال آن‌ها را نجات داده‌است.

مگر زالش آرد از این گفته باز
وگر نه سرآمد نشان فراز
(همان: ۷۸/۲)

یکی دیگر از ویژگی‌های پیر خردمند اساطیری که درباره زال هم ملاحظه می‌شود قدرت پیشگویی و نیروی آینده‌نگری است که بارها به یاری ایران زمین می‌آید:

به روشن دل از دور بدها بدید
که زین بر زمانه چه خواهد رسید
(همان: ۲۳۷/۲)

این زال به‌عنوان راهنمای راه است که نتایج ناگوار لشکرکشی کاووس به سرزمین مازندان را پیش-بینی می‌کند و شرح عواقب آن را یادآوری می‌شود:

همایون ندارد کس آنجا شدن
سپه را بران سو نباید کشید
گر این نامداران تو را که ترند
تو از خون چندین سرنامدار
که بار و بلندیش نفرین بود
وز ایدر کنون رای رفتن زدن
ز شاهان کس این رای هرگز ندید
چنین بنده دادگر داورند
ز بهر فزونی درختی مکار
نه آیین شاهان پیشین بود
(همان: ۱۲۴/۲)

یونگ درباره کهن الگوی پیرخردمند می گوید که در برابر مرگ مصونیت دارد، یعنی نیستی از چنین فرزانه‌ای دور است و در اساطیر هم همین نکته دیده می‌شود و اغلب زال را نیز نماد زمان گرفته‌اند که مرگ ندارد. در عرفان این امر سابقه‌ای کهن داشته‌است که سالکان و راهبان و حتی پیامبران به کوه پناه می‌برده‌اند و در آنجا به شهودهای معنوی رسیده‌اند و پیام‌های آسمانی را دریافت می‌کرده‌اند. همین امر درباره زال نیز رخ می‌دهد اما به شیوه‌ای نمادین در کوه به آگاهی و بلوغ و کمال می‌رسد آن هم به وسیله موجودی که در اسطوره عرفان سابقه‌ای کهنسال دارد و سیمرغ در عرفان‌های مختلف هم در مقام حق و هم در جایگاه جبرئیل و رابط بین انسان و زمین مطرح می‌شود. در ادیان باستان نیز همین نماد پردازی با بیان‌های مشابه آمده‌است.

اینکه زال با موهای سفید به دنیا می‌آید و «کودکی پیر» است دو جنبه آسمانی و زمینی، خامی و پختگی را با هم جمع می‌کند و با نگاه کهن‌الگویی یونگ همخوانی دارد که یک فرد جامع هر دو مرحله نقض و کمال انسان است و از نوعی خرد الهی و ذاتی خبر می‌دهد و نشان‌دهنده این نکته باشد که خردمندی او اکتسابی و از درس و از نوعی خرد الهی و ذاتی خبر می‌دهد و نشان‌دهنده این نکته باشد که خردمندی او اکتسابی و از درس و مدرسه نیست بلکه امری مینوی و موهبتی آسمانی است. در کهن‌الگوها نیز مقام پدر نماد خرد و تفکر است و در زال نیز این خردمندی و دانایی با هم جمع می‌شود. (ر.ک: اسمعیل پور، ۱۳۸۲: ۴۷).

زال در آغاز سلوک با عشق به رودابه برای تقویت نیروهای مثبت به پیر و مرشد سلوکی نیاز می‌بیند و از پدرش سام یاری می‌گیرد و سفری را از خود (من Ego) آغاز می‌کند که در عرفان مرتبه خودشناسی و معرفت نفس باشد و با غلبه بر خود به خود ابی می‌رسد. این سه مرحله در کهن‌الگوی قهرمان با سیار عرفانی قابل تطبیق است. (گورین، ۱۳۸۶: ۱۷۸) قهرمان که فدایی هم خوانده می‌شود و در ابتدا به جنگ با غول‌ها می‌رود در عرفان رذایل اخلاقی را دربرمی‌گیرد و در مرحله نوآموزی با غلبه بر موانع به پختگی می‌رسد که در عرفان از مریدی به مرادی دست می‌یابد و در نهایت قهرمان باید جهان خود را برای مردم بدهد و در عرفان فنای در حق است.

سالک در ابتدا دچار تعارض درونی می‌شود و به همین دلیل همه چیز را رها می‌کند و به سلوک می‌پردازد. در قهرمان نیز زال دچار همین تعارض می‌شود.

(فردوسی، ۱۳۹۱: ۱۸۵/۱)

در آنیما و آنیموس مورد نظر یونگ که چهارکارکرد دارد در سومی عشق ارتقاءمی‌دهد و در چهارمی خرد و تدبیر ملکوتی پیش‌می‌آید که در نتیجه آن جهان پهلون رستم زاییده‌می‌شود و در عرفان، سالک تولدی دوباره می‌یابد. انسانی جدید پدیدارمی‌گردد که همان جهان‌پهلون است و در آیین‌های عرفانی به آن مرتبه روشن‌شدگی و بیداری هم گفته‌می‌شود.

انسان کامل و کهن‌الگوی زال

زال نمونه انسان کاملی است که پیر به دنیا می‌آید و از خانه و کاشانه طردمی‌شود و گویی دچار آزمون مرگ در زندگی می‌شود. در دیدگاه یونگ نیز «مرگ نمادین و قهرمان سرآغاز دوران پختگی است.» (یونگ، ۱۳۷۷: ۱۶۴) در عرفان نیز فنا با بقا همراه می‌باشد و سالک برای رسیدن به بقا باید فنا را تجربه‌کند. اینکه زال پیر به دنیا می‌آید تکیه خاص اسطوره‌ای بر بخش شهودی و ناخودآگاه در روح و روح انسان دارد. به نوعی به ضمیر ناخودآگاه جمعی نزدیک‌تر است چراکه دانسته‌های او بر اساس همان سرشت کهنسال تدوین می‌شود. به گفته یونگ: «اندکند کسانی که در این باره چیزی می‌دانند و انگشت‌شمار مردمی که آن را باوردارند. آیا ما وارث کامل تاریخ بشر نیستیم؟ چرا قول به این که هر یک از ما دارای دو روان است این چنین دشوار است؟ وقتی مردی به پنجاه سالگی می‌رسد تنها بخشی از او فقط نیم قرن زیسته است اما بخش دیگر روانش نیز که زیست می‌کند میلیون‌ها سال عمر کرده- است.» (همان، ۱۳۷۷: ۳) در مورد زال این ویژگی به‌روشنی دیده‌می‌شود.

فرزانی و خردمندی زال در اسطوره‌ها و ادیان کهن نیز با بیان‌های مشابه آمده‌است. اهورامزدا به ایزدمهر هزار گوش و ده هزار چشم می‌دهد تا همه چیز را ببیند و بشنود و دارای خرد و دانایی و هوشیاری باشد. در مهریشت آمده: «درود بر مهر فراخ چراگاه، آن هزار گوش ده‌هزار چشم، آن مهر ده‌هزار دیده‌بان از همه چیز آگاه نافرینتی» (اوستا، ۱۳۸۵: ۳۵۳) و گفته‌اند که: «چراگاه فراخ مهر نیز با البرز، پرورشگاه بلند و وسیع زال قابل مقایسه است. البته باید توجه داشت که نشانه‌های خردمندی زال عقلانی‌تر از نشانه‌های خردمندانه مهر است.» (موسوی، ۱۳۸۷: ۱۹۷) این مطلب در عرفان نیز عمومیت دارد که علم و دانشی که از کتاب و مدرسه به‌دست می‌آید قابل اعتماد نیست بلکه سلوک باعث می‌گردد که از چشمه جان، دانشی خاص می‌جوشد که خردمندی در عرفان برای آن دانش ارزش قائل می‌شود و نوعی موهبت آسمانی است که اگر چشم دل گشوده‌گردد انسان به خردمندی خاصی از درون دست- می‌یابد. عرفان خردمندی حقیقتی را از درون طلب می‌کند.

یکی دیگر از وجوه داستان زال، جداشدن از خانه و کاشانه و از آغوش گرم خانواده و محیط و مأنوس است که زال را به کوه می‌رساند و در عرفان نیز سیر و سلوک از آنجا آغازمی‌شود که سالک از دلبستگی‌های معمولی زندگی و ارستگی پیدامی‌کند و در اغلب تجربه‌های عرفانی این جداشدن از

محیط عادی زندگی نوعی تلاش معنوی برای دست‌یابی به خردمندی آسمانی است که کمال را به همراه دارد و در همه عرفان‌ها همین شیوه برای رسیدن به حقیقت پیگیری می‌شود و چه‌بسا در چهل سالی که نماد کمال و پختگی است سالک درمی‌یابد که این آموزه‌های معمولی او را کفایت نمی‌کند و باید به ترک یار و دیار پردازد تا در مرحله‌ای جدید از زندگی به تولد دوباره دست پیدا کند.

زال و سالک عرفانی از کهن‌الگوی پرواز استفاده می‌کنند. جالب این که در هر دو سیمرخ چهره واحدی دارد و حضور خود را نشان می‌دهد. گویی در سرنوشت مشترک همه انسان‌ها دل‌تنگی و غربت وجود دارد و به دنبال بهشت گمشده باید پرواز کرد و یا دوباره متولد شد که از مشترکان زال و سالک است. در اسطوره درباره پرواز آمده: «جهان‌بینی پرواز جادویی، به‌مثابه بخش جدایی‌ناپذیر از نهاد خدا - شاه به‌شمار می‌آید. پادشاهان خاور دور و اقیانوسیه از جایگاه بسیار بلندی برخوردار بودند که آن‌ها را هم‌ردیف خدایان قرار می‌داد. این افراد هرگز نباید پا بر زمین بگذارند. آن‌ها مانند خدایان در هوا پرواز می‌کردند.» (الیاده، ۱۳۷۴: ۷۸) این پرواز اسطوره‌ای که از امپراتور زرد چین تا جمشید جم ملاحظه می‌گردد همان پرواز عرفانی سالک است که نماد اصلی آن پرنده است که در داستان زال و عرفان با نام سیمرخ ظهور می‌کند. فردوسی برای کاووس هم ترسیمی زیبا دارد.

شنیدم که کاووس شد بر فلک
همی‌رفت تا بر رسد بر ملک
دگر گفت از آن رفت بر آسمان
که تا جنگ سازد به تیر و کمان
ز هر گونه‌ای هست آواز دین
نداند به جز پر خرد راز این

(شاهنامه، ۵۶۵)

در عرفان برای انسان کامل تحت عنوان معراج نیز از این پرواز سخن گفته می‌شود و معراج نامه‌های عارفان مفصل است. پرنده و پرواز در کهن‌الگوها و در شاهنامه حتی با دیدگاه صریح عرفانی هم به‌کار می‌رود و کیخسرو پادشاهی است که پس از تلاش و جهادهای فراوان از تخت و مقام پادشاهی دوری می‌کند و سهراب را به جای خود می‌نشاند و به کوه می‌رود که نماد استحکام درون و سیر و سلوک و اوج پرواز است. در عرفان اسلامی نیز این کهن‌الگوی پرنده غیر از معراج پیامبر در ماجرای جعفر طیار ملاحظه می‌گردد.

دست و پاشان تو شکستی چون نه پا ماند و نه دست
پر گشادند و همه جعفر طیار شدند
(مولوی، ۱۳۶۳: ۵۴)

درباره بال و پرواز برای فرشتگان در قرآن کریم سوره فاطر آیه یک به بال‌های دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه اشاره دارد. در ادیان دیگر از یهود تا مسیحیت و ادیان باستانی نیز همین مطلب ملاحظه می‌گردد. در میان کهن‌الگوهای ادیان باستانی اغلب به جای پرواز از نماد سفر استفاده می‌شود که در عرفان هم معادل پرواز است. سالک مسافری است که وادی‌های ترسناکی را سپری می‌کند و در اساطیر

نیز این سفرها و مسافران یکی از موضوعات همیشگی را تشکیل می‌دهند که در همه ادیان و تمدن‌های باستانی مثال‌های متعددی دارد.

شاید یکی از نمادهای مشترک عرفان و کهن‌الگوهای یونگ، سفر باشد که آن را رایج‌ترین نماد تعالی می‌داند که سفر تنهایی باشد. (یونگ، ۱۳۷۷: ۲۷۷) جالب این است که این سفر برای زال از ابتدای تولد آغاز می‌شود و در شاهنامه مهم‌ترین نکته اساطیری همین سفرهای مختلف است و به نوعی اغلب قهرمانان با سفرهای متعدد به کمال می‌رسند و همگی مسافر هستند در عرفان نیز مهم‌ترین عامل در سلوک است و بسیاری از سالکان، چنان همواره در سفر بوده‌اند که مانند شمس تبریزی لقب «پرنده» گرفته‌اند. چراکه در عرفان هر نوع اقامتی با دل‌بستگی همراه می‌شود و عارف برای عروج معنوی نباید در هیچ مرحله‌ای از راه بازماند و از سفر دست بردارد و این سفر عرفانی دو مرحله دارد یکی زمینی و دیگری آسمانی، که نام معراج شناخته می‌شود و در حقیقت با همین سفرها سالک با جلوه‌های حق آشنا می‌شود و پیام حق را از هر جایی و چیزی دریافت می‌کند.

از آنجاکه زال تنهاست این انزوا و دوری از دیگران در حماسه و عرفان اشتراک معنایی دارند. تنهایی هم در دو معنای مادی و معنوی تعریف شده است و در نهایت چه بسا سالک در میان جمع هم تنهاست. در هر حال این تنهایی در ابتدا جسمانی است یعنی سالک باید از دیگران فاصله بگیرد چرا که آن‌ها توجه او را از حقیقت خویش دور می‌سازند. از طرفی انسان تنها به دنیا می‌آید و تنها می‌میرد، یعنی زندگی مواجهه فردی و بلکه انفرادی فرد با جهان است و لذا باید از خودشناسی آغاز کند و این نوع از معرفت نیاز به دوره‌ای تنهایی دارد تا دور از دغدغه دیگران و هیاهوی اطراف، نگاهی به خویش‌تن داشته باشد و ارزیابی واقعی و درستی از خود به دست آورد. از طرفی تنهایی در اسطوره و عرفان، قهرمان یا سالک را با حقیقت مطلق مواجه می‌سازد و در جایی که کسی نیست همه چیز را می‌توان دریافت چراکه سرگرمی با جزئیات انسان را از دیدن کلیات دور می‌سازد و تنهایی فرصتی است که با خود سخن گفت و از خود آموخت که در کهن‌الگوها به این جنبه از خود اشاره می‌شود.

در داستان زال، البرز کوه از جنبه‌ای دیگر نیز اهمیت دارد که به اسطوره و عرفان و کهن‌الگوها مربوط می‌شود و آن مرکزیت برای کوه است یعنی همه چشمه‌ها و آب‌ها از کوه سرازیر می‌شود و حتی باده‌ها و سرما و گرما و تاریکی و نور را از مرکز کوه می‌دانستند و جایگاه مهم این مکان شاید به دلیل بلندی و ارتفاع آن که به آسمان نزدیک‌تر است جایگاه سروش و آشیانه سیمرغ و دیگر بلند پروازان ترسیم می‌شود یعنی سرچشمه بسیاری از امور مادی و معنوی را به این مکان رفیع منسوب می‌دانسته‌اند. برای اتصال به آسمان به چنین جایگاهی نظر شده است و به همین دلیل همه کسانی که می‌خواستند با خدا یا آسمان و فرشتگان سخن بگویند یا رو به بالا و یا از مکان‌های مرتفع استفاده می‌کردند. این بالا رفتن در معنای مادی و معنوی در اساطیر و عرفان حکایت فراوانی دارد که در

داستان زال به خوبی ترسیم می‌شود. صعود و فرود از کهن‌الگوهای متضادی است که در ماجرای دوگانه‌ها از آن‌ها بحث می‌شود.

در نمادپردازی‌های اساطیری و عرفانی، کوه در معنای «قدرت» هم به کار می‌رود که در داستان زال نیز به آن اشاره می‌شود. در کهن‌الگوهای یونگ نیز به کوه در معنای صعود و آزمون قدرت اشاره می‌شود و آن را آزمون اراده دستیابی به خودآگاهی خویش می‌خواند. (یونگ، ۱۳۷۷: ۱۹۶) این قدرت نیز در دو جنبه مادی و معنوی قابل ملاحظه است و گویی کوه، قدرت خود را به قهرمان و سالک می‌دهد و چنان اراده‌ای برای این صعود بزرگ پیدامی‌کند که در ضمن آن ساخته و قدرتمند می‌گردد. این بزرگی در وجود انسان واردمی‌شود و نوعی خودشناسی را معنای‌کنند. استحکام قدرت مهم‌ترین ویژگی موجودات در اسطوره و عرفان و ادیان است که در حق به‌طور کامل ظهور دارد و انسان کامل عرفانی بروزمی‌کند.

مطلب دیگر پشتیبانی و حمایت و پشت گرمی به یک حامی قدرتمند است که در داستان زال این حامی سیمرغ است و در ادیان به آن فرشته نگهبان می‌گویند که در عرفان نیز برای انسان کامل اغلب «مؤید به روح القدس» را به کار برده‌اند. همین حامی در کهن‌الگوهای یونگ جایگاه خاصی دارد. او عقیده دارد که همه قهرمانان اسطوره‌ای دارای نیروی نگهبان یا پشتیبانی هستند. (همان: ۱۶۴) با همین حمایت، قهرمانان موفق به انجام کارهایی می‌شوند که در ظاهر غیرممکن به نظر می‌رسد. در داستان زال همین نقش را سیمرغ دارد و به نظر می‌رسد نخستین معجزه این پشتیبان ایجاد خودآگاهی و خودباوری در سالک است یعنی خودشناسی زمینه هر پیروزی بزرگ به‌شمار می‌آید. این حامی در هر شرایط دشواری به یاری سالک می‌آید. زال قهرمان نیز هرگاه درمانده می‌شود و با خرد خود از انجام یک کار برنمی‌آید به سراغ سیمرغ می‌رود و از خرد متعالی او بهره‌می‌گیرد سیمرغ از او می‌خواهد که یکی از پره‌های او را آتش بزند تا حاضر شود:

بر آتش برفکن یکی پر من

بینی هم اندر زمان فر من

(فردوسی، ۱۳۹۲: ۱۴۵/۱)

همین پر در آتش نماد برای باطل کردن جادوست و در ماجرای تولد رستم نیز از همین شیوه استفاده می‌کند و نیروهای جادویی از مقابل قهرمان را از بین می‌برد. در نبرد میان رستم و اسفندیار نیز همین پر برای درمان استفاده می‌شود. از طرفی آتش خود در اساطیر افشاگر حق است و در زیر آتش لایه‌هایی از معنی نهفته است. آتش در ذات خود از دوگانه‌هاست یعنی می‌سوزاند و زنده می‌کند و مرگ و زندگی را در خود دارد. مانند موجودات اساطیری که با مرگ، زندگی می‌یابند و در عرفان سالک با فنا به سوی بقا می‌رود و در اهمیت آن نکته‌ها گفته‌اند و آورده‌اند:

یکی بهره دانی ز پیغمبری

نگر خواب را بیهوده نشمری

همه بودنی‌ها چو آتش در آب

روان‌های روشن ببیند به خواب

(مختاری، ۱۳۷۶: ۸۸؛ فردوسی، ۱۳۹۱: ۸۹/۲)

خواب دروازه ورود به جهان درونی و بلکه عالم بالاست و در عرفان و اسطوره و نظریه یونگ از اهمیت اساسی برخوردار است. در شاهنامه نیز خواب‌هایی ملاحظه می‌شود که مانند کتاب‌های ادیان الهی نقش قابل توجهی دارند و سالک یا قهرمان را با جهان ماورایی مربوط ساخته و از آن بهره‌مند می‌گردند.

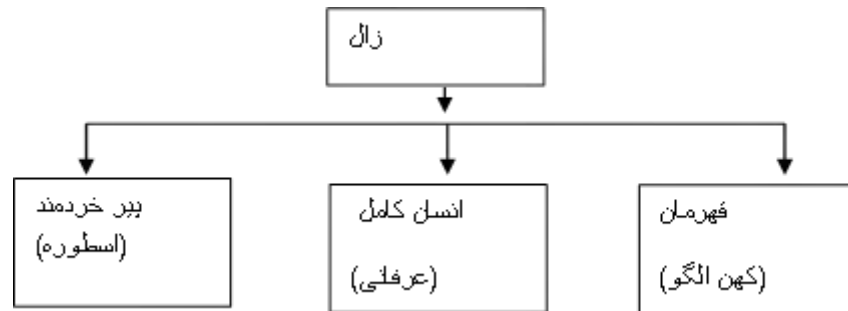
در داستان زال و کهن‌الگوی آنیما و آنیموس با ماجرای عشق زال به رودابه مطرح می‌گردد که در عرفان نیز فلسفه هستی بر اساس عشق استوار است. با اینکه رودابه دختر مهرباب است که بت‌پرست شمرده می‌شود اما در اینجا جدال عشق به پیروزی عشق می‌انجامد و با اینکه زال مدتی در تردید به سر می‌برد اما هدایت می‌شود و از همان خرد ذاتی بهره می‌گیرد و از این عشق، رستم پهلوان زاده می‌شود که وحدت‌آفرین در شخصیت زال به‌شمار می‌آید. همه این مراحل با تدبیر و خرد انجام پذیر می‌گردد به همین دلیل در اسطوره و عرفان، پارادوکس‌ها جایگاه خاصی دارند و با نیروی ماورایی به هم می‌رسند.

کهن‌الگوی پیر خردمند در نظریه یونگ که در عرفان با انسان کامل و مرشد آسمانی همخوانی دارد سالک را از خاک به افلاک می‌رساند و خاک را تبدیل به طلا می‌سازد. شاهنامه در هر سه بخش اساطیری، حماسی و تاریخی ملاحظه می‌شود و مهم‌ترین نمونه پیر خردمند را زال معرفی می‌کند با اینکه کیومرث را اولین پیر خردمند شاهنامه باید خواند اما در شاهنامه از کیومرث تا بوذرجمهر چندین پیر خردمند معرفی می‌شود. ویژگی زال این است که زندگی او دو مرحله دارد: در مرحله اول کهن‌الگوی قهرمان و مسافر و در جستجوی خویش است و در دومین بخش به نماد پیر خردمند تبدیل می‌شود. گویی دورانی که در کوه البرز است زندگی جداگانه‌ای دارد که با رسیدن به بیداری و آگاهی و خودشناسی به سوی خانه برمی‌گردد و پذیرفته می‌شود. اینکه زال را هزارساله گفته‌اند و یا از مرگ او سخنی نگفته‌اند حکایت از عبور به مرحله بقاء بعد از فنا دارد که جاودانگی ایجاد می‌کند. در این اسطوره، بارها از هفت‌خوان سخن گفته می‌شود و در عرفان همان هفت‌شهر عشق است که تا سالک از آن‌ها عبور نکند به کمال نمی‌رسد. در کهن‌الگوها و نظریه یونگ نیز این مراحل دشوار از درون مایه دارد چراکه حوادث بیرونی در حقیقت ظهوری برای ماجراهای درونی است.

نتیجه‌گیری

فردوسی بزرگ‌ترین خردنامه ایرانی را سروده است و برای خردگرایی او همین کافی است که شخصیت‌هایی را به‌عنوان پیر خردمند و نماد خردگرایی می‌آورد که در اسطوره‌های جهان نیز مثال‌هایی داشته‌اند. از دیدگاه یونگ، کهن‌الگوی پیر خردمند در ضمیر ناخودآگاه جمعی انسان‌ها سابقه‌ای کهن دارد و زال یکی از این پیران خردمند است. در بررسی داستان زال دریافت می‌شود که اسطوره و عرفان

و کهن‌الگوهای یونگ به هم می‌رسند و گویی یک سخن را بر زبان می‌رانند یعنی انسان‌شناسی خاصی ارائه می‌گردد که سه شخصیت به موازات هم دارای ویژگی همسانی می‌شوند.



البته این سه در هر عرصه با ویژگی‌های خاص خود حضور دارند و به هم تبدیل می‌شوند یعنی سالک همان مسافر و قهرمان راه خودشناسی است که با یاری پیرخردمند تبدیل به پیری فرزانه می‌گردد و همواره از نیروهای ماورایی و سیمرخ حقیقت بهره‌می‌گیرد و همه رخدادهای ابتدا در درون قهرمان رخ می‌دهد و بروز خارجی آن را اسطوره گزارش می‌دهد.



منابع و مأخذ

- ۱) اوستا (۱۳۸۵ش)، گزارش و پژوهش: جلیل دوستخواه، تهران: نشر مروارید.
- ۲) ابن عربی، محیی‌الدین (۱۹۹۴م). الفتوحات‌المکیه، تصحیح: عثمان یحیی، قاهره: دارالکتاب العربی.
- ۳) ابن عربی، محیی‌الدین (۱۳۶۶ش). فصوص‌الحکم، تصحیح: عفیسی، تهران: دانشگاه الزهراء.
- ۴) الیاده، میرچا (۱۳۷۴ش). اسطوره، رؤیا، راز، ترجمه: رویا منجم، تهران: نشر فکر روز.
- ۵) اوشیدری، جهانگیر (۱۳۷۸ش). دانشنامه مزد یسنا، تهران: نشر مرکز.
- ۶) ترقی، گلی (۱۳۸۷ش). بزرگ بانوی هستی (اسطوره - نماد - صورت ازلی)، تهران: نیلوفر.
- ۷) چیلی، عبدالکریم بن ابراهیم (۱۹۶۵م). الانسان الكامل فی معرفه الاواخر و الاوائل، مصر: دار النشر.
- ۸) اسماعیل‌پور، ابوالقاسم (۱۳۸۲ش). زیر آسمان‌های نور، تهران: نشر افکار.
- ۹) روزنبرگ، دونا (۱۳۷۹ش). اساطیر جهان: داستان‌ها و حماسه‌ها، ترجمه: عبدالحسین شریفیان، تهران: اساطیر.
- ۱۰) شبستری، شیخ محمود (۱۳۷۱ش). مجموعه آثار، تصحیح: صمد موحود؛ تهران: کتابخانه طهوری.
- ۱۱) موسوی سید کاظم و اشرف خسروی (۱۳۸۷ش). مقابله پیوند خرد و اسطوره در داستان زال، پژوهشنامه علوم انسانی شماره ۵۸.
- ۱۲) فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۱ش). شاهنامه، تصحیح: جلال خالقی مطلق، تهران: دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- ۱۳) فورد هام، فریدا (۱۳۷۴ش). روان‌شناسی یونگ، ترجمه: حسین یعقوب پور، تهران: اوجا.
- ۱۴) گورین، ویلفرد ال و دیگران (۱۳۸۳ش). مثنوی معنوی، به کوشش: رینولد الین نیکلسون، تهران: نشر بهزاد.
- ۱۵) یونگ، کارل گوستاو (۱۳۶۸ش). چهار صورت مثالی، ترجمه: پروین فرامرزی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۱۶) یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۷ش). تحلیل رؤیا، ترجمه: رضا رضایی، تهران: نشر افکار.
- ۱۷) مختاری، محمد (۱۳۷۹ش). اسطوره زال، تهران: نشر طوس.

Received: 2022/12/16
Accepted: 2023/2/28
Vol. 21/No. 79/Spring 2024

scientific quarterly journal of Islamic mysticism
(Erfan.eslami.zanjan@gmail.com)
<https://sanad.iau.ir/journal/mysticism>

Emergence of the Mystical Perfect Man in the Archetype of Zal

Abbas Heydari¹, Omidvar Aali Mahmudi^{2*}, Omidvar Malmoli³

PhD Student, Persian Language & Literature, Izeh Branch, Islamic Azad University, Izeh, Iran.
Assistant Professor, Department of Persian Language & Literature, Izeh, Branch, Islamic Azad University, Izeh, Iran. *Corresponding Author, omalaoli@izehiau.ac.ir
Assistant Professor, Department of Persian Language & Literature, Izeh, Branch, Islamic Azad University, Izeh, Iran.

Abstract

Mythology and mysticism have deep and studyable links. Jung's theory about archetypes and the theory of mysticism about the perfect human being is an interesting example of this connection, which is discussed in this article. In Zal's story, the archetype of flight perfectly reveals the link between myth and mysticism. A perfect human being like Zal and Rostam must overcome the seven khans of the city of love with a difficult struggle to reach the light. In this article, in a library manner and citing first-hand sources, the comparison of the mythological archetypes of the story of Zal and the perfect human in mysticism is analyzed and it is shown that the semantic connection between them is very abundant and what is seen in the Shahnameh to introduce a hero like Zal is one of the common features of myth and mysticism, which can be collected in the form of Jungian archetypes. The result of this adaptation is the root of the unity of human culture in the primary examples which, although it has been presented in different fields in different cultures or religions in appearance, it originates from a single source, which is also an example for the origin of the unity of religions, mysticism and mythology.

Keywords: mysticism, myth, archetype, perfect human being, Shahnameh, old man.